

# مبشر کوچک امید خدا

پیغام چهارم سپتامبر ۲۰۲۲

دوم پادشاهان فصل ۵ آیه ۱ تا ۱۷

کشیش کریس سیکس

## مقدمه

هفته گذشته با مردی به نام نعمان آشنا شدیم که برای موفقیت در زندگی به موقعیت، دارایی و قدرت وابسته بود. این ژنرال سوری مغرور و خودبسنده فروتنی را آموخت و فیض گرفت. اما خدا ابتدا باید به نعمان فروتنی را به سه طریق آموزش می داد. بیماری جذام مشکلی بود که نعمان قادر به حل آن نبود. نعمان نیز زمانی که مجبور شد به کلام یک مسینور (مبشر) اعتماد کند و خود را در رود اردن بشوید، متواضع شد.

سومین راهی که خداوند نعمان را فروتن ساخت، استفاده از یک کنیز خارجی برای ارائه پاسخی است که هیچ کس دیگری نمی توانست. ما فقط هفته گذشته به طور خلاصه در مورد او صحبت کردیم. او می تواند به ما کمک کند دو چیز را در این داستان ببینیم. اولاً، هیچ کس آنقدر دور از خانواده خدا نیست که به داخل دعوت شود. ثانیاً، هر یک از شما در هر کجا که هستید و هر که هستید برای خدا مفید هستید. شما نیازی به دانستن پاسخ مشکلات همسایه یا همکار خود ندارید. این دختر نمی دانست چگونه جذام را درمان کند، اما می دانست نعمان را به کجا نشان دهد: به شاه پادشاهان و رب الارباب.

امیدوارم با الگو گرفتن از این خدمتکار بی نام و نشان دلگرم و تشویق شوید. امیدوارم او به شما انگیزه دهد که پیام امید خدا را با اطرافیان به اشتراک بگذارید. بدین ترتیب خانواده الهی توسعه می یابد. وقتی به آنها بشارت می دهیم مردم وارد خانواده خدا می شوند. خدا تنها کسی است که می تواند شفا دهد و زندگی تازه ای بدهد. اما خدا از ما استفاده می کند تا افراد گمشده، آسیب دیده و شکسته را به منبع زندگی نشان دهیم.

## اکنون بیایید کلام خدا را از دوم پادشاهان فصل پنجم بخوانیم:

۱ نعمان، فرمانده لشکر پادشاه سوریه، مردی بزرگ نزد ارباب خود و مورد لطف بود، زیرا خداوند به وسیله او سوریه را پیروز کرده بود.

او مردی توانا و شجاع بود، اما جذامی بود.

۲ و سوریان در یکی از حملات خود دختری را از سرزمین اسرائیل برده بودند و او در خدمت همسر نعمان بود.

۳ به معشوقه اش گفت: «ای کاش سرورم با نبی که در سامره است بود!

او را از جذام شفا می داد.»

۴ پس نعمان داخل شد و به آقای خود گفت: «دختری از سرزمین اسرائیل چنین و چنان گفت.»

۵ و پادشاه شام گفت: «اکنون برو و من نامه ای برای پادشاه اسرائیل خواهم فرستاد.»

پس رفت و ده تالانت نقره و شش هزار مثقال طلا و ده تغییر لباس با خود برد.

۶ و نامه را برای پادشاه اسرائیل آورد که در آن نوشته شده بود:

«وقتی این نامه به تو رسید، بدان که بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از جذام شفا دهی.»

۷ و چون پادشاه اسرائیل نامه را خواند، لباس خود را پاره کرد و گفت:

«آیا من خدا هستم که بکشم و زنده کنم که این مرد به من خبر دهد که مردی را از جذام شفا دهم؟

فقط در نظر بگیرید و ببینید که او چگونه به دنبال نزاع با من است.»

۸ اما الیشع، مرد خدا، شنید که پادشاه اسرائیل جامه‌های خود را پاره کرده است، نزد پادشاه فرستاد و گفت: «چرا جامه‌های خود را پاره کردی؟

بگذارید اکنون نزد من بیاید تا بدانند که در اسرائیل پیامبری وجود دارد.»

۹ پس نعمان با اسب‌ها و ارايه‌های خود آمد و بر در خانه الیشع ایستاد.

۱۰ و الیشع رسولی نزد او فرستاد و گفت: «برو و هفت بار در رود اردن بشوئی، و بدنت باز خواهد گشت و پاک خواهی شد.»

۱۱ اما نعمان خشمگین شد و رفت و گفت:

«اینک، فکر کردم که او حتماً نزد من می‌آید و می‌ایستد و نام بیهو خدای خود را می‌خواند و دست خود را بر آن مکان تکان می‌دهد و جذامی را درمان می‌کند.

۱۲ آیا آبانا و فاریار، رودهای دمشق، بهتر از تمام آبهای اسرائیل نیستند؟

آیا نمی‌توانم در آنها بشویم و پاک باشم؟»

پس برگشت و با عصبانیت رفت.

۱۳ اما خادمان او نزدیک شدند و به او گفتند: «ای پدر، این سخن بزرگی است که نبی به تو گفته است، آیا آن را انجام نمی‌دهی؟

آیا او واقعاً به شما گفته است: "بشوید و پاک باشید"؟»

۱۴ پس فرود آمد و برحسب کلام مرد خدا هفت بار در اردن غوطه ور شد و بدنش مانند گوشت کودکی سالم گشت و پاک شد.

۱۵ سپس نعمان نزد مرد خدا، او و تمام گروهش بازگشت، و او آمد و در برابر او ایستاد.

۱۶ و نعمان گفت: «اینک، من می‌دانم که خدایی در تمام زمین جز در اسرائیل نیست...»

۱۷ از این به بعد، غلام تو برای هیچ خدایی جز خداوند قربانی سوختنی و قربانی نخواهد کرد.»

با هم اشعیا فصل ۴۰ آیه ۸ را می‌خوانیم:

”چمن‌ها پژمرده می‌شوند، گل‌ها کمرنگ می‌شوند، اما کلام خدای ما تا ابد پابرجا خواهد ماند.“

## بیا با هم دعا کنیم

ای پدر آسمانی، ما به سوی تو می‌آییم زیرا تو منبع حیات و حقیقت هستی. عیسی، ما تو را می‌پرستیم زیرا سرشار از رحمت و محبت هستی. روح القدس، لطفاً قلب و ذهن ما را باز کن تا با کلام خدا متحول شویم. آمین

داستان ما با دو شخصیت بسیار متفاوت در آیات ۱ و ۲ آغاز می‌شود:

۱ «نعمان، فرمانده لشکر پادشاه سوریه، در نزد ارباب خود مردی بزرگ و صاحب لطف بود، زیرا خداوند به وسیله او سوریه را پیروز کرده بود.

او مردی توانا و شجاع بود، اما جذامی بود.

۲ و سوری‌ها در یکی از یورش‌های خود دختری را از سرزمین اسرائیل برده بودند و او در خدمت همسر نعمان بود.»

دختر کوچکی را می بینیم که شاید یک نوجوان جوان برای یکی از قدرتمندترین مردان کشور قدرتمند سوریه کار می کند. این دختر با بردگان دیگری که توسط سوریه ها از کشورهای دیگر اسیر شده بودند متفاوت بود. این دختر در اسرائیل با شنیدن کلام خدا بزرگ شد. او به عنوان فرزند عهد بزرگ شد.

بنابراین او بسیاری از همان برکاتی را داشت که فرزندان عهد در این کلیسا دارند. هنگامی که کودکان در اینجا تعمید می گیرند، این نشانه و مهر و عده های عهد خدا در زندگی آنهاست. آنها با شنیدن شخصیت و عشق خدا بزرگ می شوند. این کنیز هم همینطور. این کنیز در جوانی در جشن های فصح (پسح) سالانه شرکت می کرد. او در مورد اعمال عظیم یهوه در جهان شنید. سپس، وقتی خودش در دنیا بود، می دانست که در مورد خدایش به یک ژنرال غیریهودی چه بگوید.

جالب است که چگونه بندگان حقیر در این داستان کسانی هستند که همه چیز را به وضوح می بینند و قدرتمندانی که اشتباه می کنند. کنیز نعمان حکمت را در پیروی از دستورات الیشع می بینند و به آرامی او را تشویق به انجام آن می کنند. نعمان و پادشاه اسرائیل شاکان احق هستند، اما کنیز و خدمتکاران خود نعمان حکمت را می بینند و حقیقت را می گویند. خداوند می خواهد که همه ما پیام آور حقیقت و امید برای اطرافیان خود باشیم. لازم نیست پاسخ مشکلات همسایه یا همکاران را بدانید. این دختر نمی دانست چگونه جذام را درمان کند، اما می دانست نعمان را کجا نشان دهد.

او البته نمی خواست در دمشق باشد. شاید شما در مورد زندگی در منطقه DC هیجان زده نیستید. شاید شغل همسران شما را به اینجا رسانده یا پدر و مادران. برخی از شما به دلیل آزار و اذیت یا جنگ در کشور خود به عنوان پناهنده آمده اید. اما شما تصادفی اینجا نیستید. این دختر کوچک هم تصادفی در خانه نعمان نبود.

او در کودکی با شنیدن در مورد یوسف بزرگ شد، درست مانند فرزندان امروز ما. یوسف را به عنوان برده به سرزمین غریب مصر آوردند. این دختر می دانست که حتی در دوران بردگی اش، پدر مهربانش در بهشت همچنان کنترل را در دست دارد. او می دانست که یوسف در پیدایش فصل ۵۰ : ۲۰ به برادرانش چه گفت. ۲۰ «شما قصد داشتید به من آسیب برسانید، اما خدا همه چیز را به نفع خود در نظر گرفت.

او مرا به این موقعیت رساند تا بتوانم جان بسیاری از مردم را نجات دهم.»

این کنیز جوان مطمئناً به یاد داشت که یوسف چگونه احترام و اعتماد رهبران مصر را به دست آورد. شاید او از یوسف پیروی کرد و حق خدمت به همسر این ژنرال قدرتمند را به دست آورد. با این حال، او یک فرد برده بود. پدر و مادرش ممکن است در هنگام دستگیری او جلوی چشمان او کشته شده باشند. یا شاید والدین او نیز برده شده اند. این دختر به زور از خانواده و وطن جدا شد و دیگر برنگشت. او خیلی چیزها را از دست داده بود، اما با صحبت کردن می توانست بیشتر از این هم بیازد. اگر نعمان و همسرش تصمیم بگیرند که او در صحبت کردن درباره بیماری نعمان خیلی جسور است، چه می شود/ اگر درمان کارساز نبود چه؟ او ممکن است در خطر باشد. او ممکن است شغل فعلی یا حتی زندگی خود را از دست بدهد.

شاید شما خیلی می ترسید که با کسی صحبت کنید. شاید از چیزهایی که ممکن است از دست بدهید می ترسید، شاید از دوستی یا احترام دیگران. اما در اطراف شما افراد نیازمند هستند. برخی از آنها فقیر، ضعیف و درمانده هستند. افراد نیازمندی هم هستند که می توانند نیازهای خود را پشت لباس های زیبا و زندگی راحت خود پنهان کنند. افرادی مانند نعمان که به موقعیت، قدرت و دارایی ها وابسته هستند تا زندگی را به نتیجه برسانند. مهم نیست که یک نفر چقدر موفق به نظر می رسد، به یاد داشته باشید که همه ما به نوعی از درون شکسته ایم. آیا در مدرسه، محل کار و محله توجه می کنید؟ شما می توانید پیام رسان افراد شکسته اطراف خود باشید. آنقدر به مردم نزدیک شوید که دوست آنها باشید و یاد بگیرید که کجا آسیب می بینند. به آنها در مورد تنها منبع شفای واقعی جسم و روح بگویید.

این دختر زمانی به خدا ایمان داشت که بسیاری از اسرائیل پرستش یهوه را کنار گذاشته و خدایان بیگانه را تعقیب کرده بودند. این دختر در مورد الیشع، نبی واقعی خدای حقیقی که می تواند نعمان را شفا دهد، می دانست. متأسفانه، پادشاه اسرائیل آن را باور نمی کند، اگرچه او قرار بود مردم خود را در پرستش واقعی

رهبری کند. در عوض، پادشاه با ناباوری و نگرانی خودخواهانه برای پوست خود عمل می‌کند. در جایی دور مثل دمشق این دختر جوان با انتخاب عشق برای دشمنش یک نور امیدی شد. او آنچه را که پولس در رومیان فصل ۱۲ آیه ۱۷ تا ۲۱ می‌نویسد، پیشگویی کرد.

۱۷ «هرگز بدی را با بدی بیشتر جبران نکنید.

کارها را طوری انجام دهید که همه شما را محترم ببینند.

۱۸ هر کاری می‌توانید انجام دهید تا با همه در صلح زندگی کنید.

۱۹ دوستان عزیز هرگز انتقام نگیرید...

۲۰ در عوض، «اگر دشمنانت گرسنه هستند، به آنها غذا بده، و اگر تشنه هستند، به آنها آب بده...»

۲۱ مبادا بدی بر شما غلبه کند، بلکه با انجام نیکی بر سر غلبه کنید.»

این دختر کوچولو استادش را دوست دارد و به او نیکی می‌کند. او می‌توانست برای محافظت از خود سکوت کند. و او می‌توانست نسبت به نعمان، رهبر ارتشی که او را به عنوان برده اسیر کرده بود، عصبانی باشد. او حتی ممکن است از رنج او لذت برده باشد. اگر من جای او بودم، ممکن بود با نعمان خشمگین و نسبت به خدا که به من اجازه داد به بردگی بی‌قتم، عصبانی می‌شدم. با این حال او با شجاعت صحبت می‌کند و در مورد قدرت خدایش شهادت می‌دهد. و خداوند او را به خاطر آن گرامی می‌دارد و با گنجاندن او در کلام خدا، جاودانه اش می‌کند. من مشتاقانه منتظر دیدار او هستم.

عشقی که این دختر به نعمان نشان می‌دهد، عشق «خاصد» (بی قید و شرط) است. «خاصد» یک کلمه عبری به معنای «سخت‌مندان-وفادار-عشق» است. این عشق قربانی است، عشق گرانبه‌ایست. عیسی بهترین نمونه از این نوع عشق سخت‌مندان-وفادار است. هنگامی که عیسی به زمین آمد، می‌دانست که مردم او را طرد کرده، از او متنفر خواهند شد و او را خواهند کشت. عیسی حاضر بود جان خود را بدهد تا جان شما را نجات دهد. ما سزاوار محبت او نبودیم، اما به هر حال عیسی به ما محبتی داد. عشق غمگین عیسی می‌گوید: «من بیشتر به کمک به تو اهمیت می‌دهم تا بهایی که خواهی پرداخت.» هنگامی که عشق محبت‌آمیز مسیح به خود را درک کردید و دریافت کردید، آنگاه می‌توانید محبت سخت‌مندان و وفادار به دیگران عرضه کنید.

این دختر جوان موقعیت و امنیت خود را به خطر انداخت تا محبت خود را به ارباب خود نشان دهد. نعمان مستحق کمک یا شفای او نبود. اما دوستان، به یاد داشته باشید که ما در زمانی که لیاقت نداشتیم نیز کمک گرفته ایم. پولس رسول در رومیان فصل ۵ آیه ۶ تا ۸ به ما یادآوری می‌کند:

۶ «وقتی ما کاملاً در مانده بودیم، مسیح در زمان مناسب آمد و برای ما گناهکاران مرد.

۷ اکنون، اکثر مردم حاضر نیستند برای یک شخص درستکار بمیرند، اگرچه ممکن است کسی حاضر باشد برای شخصی که به ویژه خوب است بمیرد.

۸ اما خدا محبت بزرگ خود را با فرستادن مسیح به ما نشان داد تا در حالی که ما هنوز گناهکار بودیم برای ما بمیرد.»

خدا فقط کسانی را نجات می‌دهد که می‌دانند گناهکار هستند. قبل از اینکه نعمان شفا پیدا کند، باید گناه غرور خود را می‌دید. نعمان برای پاک شدن باید مانند یک کودک نیازمند نزد خدای پدر می‌آمد. موقعیت، دارایی‌ها و قدرتی که نعمان زمانی به آن افتخار می‌کرد، موقتی بود. حفظ آنها به عملکرد او بستگی داشت. اگر او از پیروز شدن در نبردها دست بردارد و اعتماد پادشاه خود را از دست بدهد، می‌توانست تمام آنچه را که به دست آورده بود از دست بدهد. این برای ما نیز صادق است. همه چیزهای زمینی که برای به دست آوردن آنها سخت تلاش می‌کنیم به زودی از بین خواهند رفت. اما مقام تعالی ارزشمندتر و ماندگارتر است که قابل سلب نیست. مقام فرزند خداست.

## آیا به عنوان یک کودک نیازمند پیش خدا آمده ای؟

آیا صادقانه آمده اید و اعتراف کرده اید که به یک ناجی نیاز دارید؟ من می دانم که شما آنطور که خدا فکر می کند باید زندگی کنید. می دانم زیرا هیچ کدام از ما آنطور که خودمان فکر می کنیم باید زندگی کنیم! همه ما مقصر گناهی هستیم که در نعمان می بینیم. ما از موقعیت، دارایی و قدرت خود استفاده می کنیم تا خودمان را راحت کنیم، بنابراین واقعیت وضعیت خود را نخواهیم دید. همه ما یک بیماری کشنده داریم، مانند نعمان - این غرور است. میدونی نقطه مقابل ایمان چیه؟ بی ایمانی نیست. نقطه مقابل ایمان، اتکا به نفس است. گناه غرور و اعتماد به نفس عمیقاً در قلب من و شما کاشته شده است. اما وقتی متواضعانه از خدای پدر بخواهید که شما را ببخشد، او این کار را خواهد کرد. عیسی جان خود را تسلیم کرد تا به شما زندگی ابدی بدهد.

شیطان عیسی را با موقعیت، دارایی و قدرت در بیابان وسوسه کرد. به عیسی همان سه چیز پیشنهاد شد که نعمان برای زندگی خود به آنها وابسته بود. همان چیزهایی که ما به آنها تکیه می کنیم. اما آنها بت های دروغین هستند. خدایان دروغین وعده هایی می دهند که نمی توانند عمل کنند. وقتی آن را می بینید و به مسیح روی می آورید، زندگی جدیدی آغاز می شود. اگر باور دارید که عیسی مرد تا گناه و شرم گناه شما را از بین ببرد، در این صورت او قلب جدیدی به شما می بخشد و شما را از درون به بیرون باز می گرداند. زمانی که نعمان به دارایی و قدرت اعتماد نکرد، ثروتمندتر از همیشه شد. زمانی که خدا پادشاه و پدرش شد، موقعیت جدیدی دریافت کرد. آیا این اطمینان و آرامش را داری که بدانی مثل آن دختر کوچک فرزند محبوب او هستی؟ شما نمی توانید این موقعیت را از دست بدهید، زیرا این نتیجه کار خداست و نه تلاش خودتان. موقعیت شما در برابر خدا به آنچه انجام می دهید بستگی ندارد، بلکه به آنچه مسیح برای شما انجام داده است بستگی دارد. وقتی این را بفهمید، نحوه زندگی شما تغییر می کند. شما هم آرامش دارید و هم شجاعت.

و خدا تو را در جاهایی قرار خواهد داد که بتوانی حرف بزنی. خدا میتونه ازت استفاده کنه مثل یه کنیز کوچک. همه ما باید در مورد امیدی که در عیسی پیدا کرده ایم به دیگران بگوییم. خدای پدر به هر کسی که مانند یک کودک کوچک با ایمان بیاید و به عیسی به عنوان خداوند و نجات دهنده اعتماد کند، شفا و امید می دهد.

## لطفاً با من دعا کنید

ای پدر آسمانی، از تو سپاسگزارم که روح القدس را فرستادی تا به ما کمک کند تا امروز کلام خدا را درک کنیم. وقتی فکر می کنیم می خواهیم افرادی مانند نعمان را نجات دهید و نجات دهید شگفت زده می شویم. او خارجی و دشمن بود، اما اکنون پسر و فرزند محبوب شماس. ما همچنین شگفت زده شده ایم که شما می توانید از افراد عادی برای انجام کار خود استفاده کنید. تو از این کنیز جوان برای انجام یک کار بزرگ استفاده کردی. به ما کمک کنید وقتی از گفتن چیزی در مورد شما می ترسیم این را به خاطر بسپاریم. به ما شهامت و شفقت عطا کن تا مردم را برای شفا و نجات به سوی تو راهنمایی کنیم، زیرا جای دیگری نیست که بتوانیم برویم. ما همه اینها را به نام شفا دهنده و پادشاه ما عیسی مسیح دعا می کنیم، آمین.